

## رنگ محلی در شعر فارسی

آثار ادبی، از جمله شعر فارسی را از نظرهای مختلف میتوان مطالعه کرد. گاهی از تأمل درباره برخی از اشعار ممکن است نتایج مفیدی حاصل آید، نکته‌هایی بخاطر انسان برسد که سایر قرائن هم آنها را تأیید کند و حال آن که بسیاری از این گونه مطالب را در بعضی کتب ادبی و تذکره‌ها و امثال آنها که غالباً یکنواخت و از نظر نقد کم اهمیت است نمیتوان یافت بخصوص که ادبای مایشترا از نظر لفظ و قالب باشعار نگریسته‌اند و بعضی ولطیفه‌یی که در شعر نهفته و از نظر علم الجمال مهمست چندان نبرداخته‌اند.

حق اینست که این موضوع درخور تفصیل فراوانست اما آنچه در این مقاله مورد نظر است تأثیرست که محیط طبیعی در شعر شاعر دارد و ما میتوانیم با مطالعه اشعار گویندگان دریاییم که آثار ایشان تا چه حد از مظاهر طبیعی اطرافشان رنگ پذیرفته و متأثر شده‌است. البته در شهرم این نکته قابل تأملست، ولی در شعر فارسی پرده‌های بسیار از مناظر طبیعی تصویر شده‌است و شاعران در خلال سخن و گفتگو از موضوعات مختلف، نگارگری‌هایی کرده‌اند که طبع زیباستند را لذتی خاص است. شاعران و نویسندگان برای بیان احساسات و عواطف خود و آنچه در ذهن دارند از کلمات و تعبیرات مدد میجویند. در این مورد هم میتوان گفت که تعبیرات و تشبیهات و استعارات و شیوه بیان آنها بطور محسوسی از «محیط» متأثرست. بدنیست نخست برای روشن شدن این نکته سخنی را که به **ابن الرومی** شاعر مشهور عرب منسوبست نقل کنم:

کسی از ابن الرومی پرسید علت چیست که تونمیتوانی تشبیهاتی مانند آنچه **ابن المعتز** در سخن می‌آورد بکاربری؟ ابن الرومی گفت: از تشبیهات ابن المعتز برای من چیزی بخوان. آن شخص این بیت را بر و فرو خواند که در تشبیه هلال ماهست:

فانظر الیه کز ورق من فضا  
قد اقلته حمولة من عنبر (۱)

ابن المعتز در این جا ماه نورا بکناره های کشتی و آسمان نیلگون را به عنبر مانند کرده‌است و گوید. بماه بشکر که چون کشتی نقره‌می است و چندان عنبر بر آن بار شده که سنگین بار است. چون ابن الرومی این سخن را شنید گفت: لایکلف الله نفساً الا وسعها، ابن المعتز یادشاه و یادشاهزاده است و چیزهایی را که در زندگانی و محیط خود دیده بزبان آورده‌است. من این تشبیهات را چگونه میتوانم در شعر بیارم؟ (۲)

این که گفته شد شیوه تعبیر شاعر از «محیط» متأثرست، «محیط» بمعنای وسیعی کلمه منظور بود، ولی تأثیر مظاهر طبیعت و **وصف محلی** در آثار گویندگان، مورد خاصی است که موضوع این مقال است.

شاید بهترین زمینه برای این بحث، اوصاف طبیعت در شعر باشد زیرا در این موارد موضوع و متن اصلی شعر همین قسمت است. شاعر که جمال طبیعت را در شعر خود مجسم میکند لابد قبل از

۱ - الوسيط فی الادب العربی وتاریخه ص ۲۷۱ - ۲ - العمدة ابن رشیق قیروانی، چاپ مصر، ج ۲ ص ۱۸۴ بنقل ادبیات منظوم ایران، ص ۳۴، شبلی نعمانی ترجمه فخر داعی.

هر چیز در این نوع اشعار بمرشق کار خود چشم میدوزد و صورت ذهنی خود را بیاد میآورد و اگر جز تمثیل و تصویر آنچه می‌بیند اندیشه دیگری هم بغضطراو بگذرد و با بقول **ارسطو** و **سرفیلیپ سیدنی** (۱) چاشنی بی از ذوق و فکر و تخیل خود بآن اوصاف بزند شعرا با منظره‌یی که دیده و انگیزه آن اشعار و توصیفات و تشبیهات و خیال پروریها شده است تناسب و بستگی دارد. موضوع فوق در اشعار مربوط باوصاف طبیعت کاملاً آشکار است و در سایر موارد متضمن بحثی دلکش و در خور تأملی بیشتر.

این نکته محتاج با استدلال و تفصیل نیست که وقتی شاعری در محیطی آباد و خرم و سرسبز بسربرد و همیشه بهینه طبیعت و زیباییهای خیال انگیز آن در برابر چشمانش جلوه گر باشد ذوق و روحی دیگر پیدا میکند و اشعار او با کلام آن گوینده که در محیطی خشک و بی آب و علف زیسته و از دیدن این مناظر زیبا بی‌نصیب بوده است بی‌شک فرق بسیار دارد. این تفاوت محیط طبیعی نه تنها در موضوع اشعار اثر میکند و در سخنان اولی وصف مناظر زیبای طبیعت بیشتر و در گفتار دومی اثر زندگی در صغاری و یا کوهسارها نمودارتر است، بلکه در شیوه بیان و استعارات و تشبیهات و تعبیرات هر دو آنان نیز، چنان که گذشت، تأثیر دارد. آیا نمیتوان گفت این که در شعر شرای شیراز بخصوص **حافظ** و **سعدی** بیش از شعر سایر گویندگان از «سرو» و تشبیهات و کنایات و مجازهای مربوط بآن سخن می‌رود و در شعر گویندگان دیگر نقاط ایران شاید ذکر «سرو» باین فراوانی نیست از این جهت؟ و یا اگر **ناصر خسرو** وقتی در «یمکان» سکونت میگزیند و در اشعارش مکرر خود را میان کوهها در دره و غار و زندان سنگی و حصار و کوهسار پراز سنگ و خار محبوس و محصور میخواند و از زمین تنگ و دره خشک و جبال پراز خار و غار آنجا مینالد (۲) آیا نمیتوان گمان برد که این سخنان علاوه بر آن که مبین احوال و احساسات او در دوری از وطن و شهر خویش است، نمودار مناظری هم که پیش چشم داشته و دیوارهای سنگی جبال که چون «زندان سلیمان» بنظرش میآمده، تواند بود؟

گفتیم شاعر برای بیان و ابلاغ صورت ذهنی خویش صورتی برمیکزیند و بشیوه‌های مختلف آن را تعبیر میکند. بی‌گمان ذهن شاعر که از محسوسات مختلف تلقین و تألیفی بعمل میآورد و در ادای معانی از آنها مدد میجوید تحت تأثیر محیط و مشهودات خویشتن است. در اشعار شرای عربی زبان و فارسی گویان از چشم و مژگان سیاه سایه گستر سخن می‌رود. **جریر** میگوید:

ان العيون التي في طرفها حور  
قتلنا ثم لم يحين قتلنا  
بصر عن ذاللب حتى لا حراك به  
وهن اضعف خلق الله انسانا (۳)

یا **رودکی** در اقامت فرصت زندگی، شاد زیستن با «سیاه چشمان» را چنین سفارش میکند:

«که جهان نیست جز فسانه و باد»، و **حافظ** گفته است:

بمژگان سیاه کردی هزاران رخنه در دینم  
بیا که چشم بیامارت هزاران درد بر چینم



گناه چشم سیاه تو بود و گردن دلخواه  
که من چو آهوی وحشی ز آدمی برمیدم  
و **فروغی بسطامی** تأثیر نگاه چشم سیاه را چنین وصف کرده:

۱ - (۱۰۵۸۶ - ۱۰۵۰۴) Sir Philip Sidney شاعر و نویسنده انگلیسی ۲ - دیوان ناصر خسرو

چاپ تهران، مصحح مرحوم تقوی، مقدمه آقای تقی‌زاده ص «له» ۳ - الوسيط ص ۱۷۷

نازم آن چشم سیه کز بیک نگاه آشنا مردم آگاه را از خویشتن بیگانه کرد  
 یا این که شعرای مغرب زمین گاه از چشم آبی و زلف طلایی سخن میگویند آیا خود نمونه‌ی دیگری  
 از این صیغهٔ مجلی نیست؟

محیط طبیعی و اقلیم در همه چیز زندگی تأثیر فراوان میکند که اکنون موضوع سخن نیست (۱)  
 اما مثل آشکار نکتهٔ مورد بحث اشعار شعرای عرب در عصر جاهلیت است. عربهای جاهلی، چنان  
 که در تواریخ مذکور است، با فقر و سختی میزیستند و زندگانی بدوی آنان خوشنوتی خاصی داشت.  
 تعصب قبایل سبب جنگهای بسیار بین آنان میشد. اشعارشان از نظر الفاظ خشن و از جهت تخیل و  
 معنی ابتدایی و ساده و غالباً شامل افکاری سطحی بود. در فخر و حماسه و هجاء و وصف مناظری از سر  
 زمین عربستان و آنچه بازندگان و محیطشان مربوط بود شعر میگفتند (۲). در اشعار آنان وصف  
 چمنهای خرم و آرایش باغ و گلهای فراوان بستان و بلبل نغمه‌خوان نیست. در مملقات سبع هم که  
 اشعار پرگزیده و ممتازست رنگ خاص شعر آن دوره محسوس است.

در صدر اسلام نیز شعر عربی از جهت تخیلات و تصورات شعری و زبان باشعر دورهٔ جاهلی زیاد  
 تفاوت ندارد، ولی کم کم از اوایل قرن دوم تمدن ملل غیر عرب در تازیان مؤثر واقع میشود و با  
 بروی کار آمدن دولت عباسی، بخصوص ایرانیان در کلیهٔ شؤون تمدن عرب از جمله شعر نفوذ خاصی  
 پیدا میکنند. از جانبی عربها از سرزمین عربستان بناحی دیگر از قبیل شام و عراق و مصر و اندلس  
 گذارشان می‌افتد و علل اجتماعی و فرهنگی و مؤثرات طبیعی تازه‌ی آنان را تحت تأثیر قرار میدهد  
 و چشم بر روی مناظری بدیع میکشایند؛ ازین رو طبعاً در شعر عربی دگر گویندگی دیده میشود.  
 شعر عربی اصول و الفاظی نرمتر و تخیلاتی لطیفتر پیدا میکند، از جمله مضامین فراوان و تازه‌ی که  
 در آن راه مییابد، یکی نیز اوصاف بوستانها و گل و ریاحین است (۳) که از لحاظ موضوع مورد نظر  
 قابل توجه است. علت آنست که شاعر مناظری گوناگون دیده که در محیط او نبوده، با مردمی دیگر  
 آمیزش پیدا کرده و ناچار تجارب و مشهودت جدید او در آینهٔ شعر نمایان گشته است همانطور  
 که پیش ازین شعرش در وصف مناظر، رنگ محیط طبیعی اطراف او را داشت.

وقتی در جمله‌ی شرحی دربارهٔ آثار نقاشی یکی از نقاشان انگلیسی میخواندم. نویسندهٔ مقاله  
 ضمن بحث دربارهٔ سبک و طرز کار و شیوهٔ رنگ آمیزی نقاش نوشته بود، رنگ آسمان و زمینه‌های  
 دیگر در نقاشیهای وی باقتضای هوای مه‌آلود انگلستان است و اثری که چنین اقلیمی در مناظر و مریا  
 دارد غالباً گرفته و تاریک و گاهی مبهم و پرغبار می‌نماید. ولی در برخی تابلو ها که نقاش پس از  
 سفر بشرق و بعضی ممالک آسیایی کشیده است آسمان آبی رنگ و فیروزه قام و روشنی رنگها و  
 زمینه‌ها، تأثیر آفتاب درخشان مشرق زمین و منظرهٔ آسمان صاف و پرستارهٔ آن دیار را در ذهن  
 و ذوق نگارگر نقاش، یاد می‌آورد. این نکته نیز شاهدهی برای موضوع مذکور در فوق است.  
 وقتی شاعر بهر جا مینگردد پرده‌ی رنگارنگ از جمال طبیعت می‌بیند بی‌گمان تصور ذهنی  
 او از هر چیز، رنگی ازین پردهٔ منقش و خیال‌انگیز دارد. مثلاً در شاهنامهٔ فردوسی - با آن که

۱ - رك، مقدمهٔ ابن خلدون، المقدمة الثالثة ص ۶۹ - ۷۳ - ۷۴ چاپ مصر ۱۳۴۸ هـ.

۲ - رك، الوسيط ص ۴۶ - ۴۹ و دیگر فصول آن كتاب. و نیز، رك، تاريخ آداب اللغة العربية،

جرجی زیدان، ج ۱ ص ۷۸، ۷۹، ۸۰. ۳ - رك، الوسيط ص ۱۸۶ و ص ۲۴۶ و نیز، اصول

النقد الادبی، احمد الشایب، چاپ مصر ص ۸۳-۸۴

شعر حماسی است و موضوع سخن با اصطلاحات و تمییزات رمزی سازگارترست - تمییزات و تشبیهات گوناگون و لطیفی که از جمال طبیعت رنگین است بمناسبت موضوع در اشعار بسیار دیده میشود . مرد بخشنده «بیلا بکردار سرو بلند» است (۱) ، تن یرنگار اسب از کران تا کران «چو برگ گل سرخ بر زعفران» (۲) مینماید . وصف اسکندر «چو ابری بدی تند و بادش تگرگ» (۳) آمده است . و یا دقیقاً در توصیف جنگ ایرانیان و تورانیان میگوید :

بکردند يك تیرباران نخست      بسان تگرگ بهاران درست  
 بیوشیده شد چشمه آفتاب      ز ییکانهای درخشان چو آب  
 تو گفتی هوا ابر دارد همی      وزان ابر الماس باردهمی (۴)

این صفت در اشعار دیگر گویندگان نیز فراوانست .

اگر در زبان شاعر فارسی گوی تمییزات و ترکیباتی را که فی المثل از کلمات ، «سبزه و باغ» ، سرو ، رنگ ، گل ، شب ، مشک ، و اسامی گلهای و امثال اینها ساخته شده و منبث از مشاهدات گویندگان و مناظر گوناگونست در نظر بگیریم ، تعداد کثیری خواهد شد که مؤید نکته بالاست و نشان میدهد مناظر طبیعت چگونه حتی در ترکیب الفاظ ایجاد اصطلاحات و وجوه تمییزات اثر دارد و زبان شعر را غنی و توانا میکند .

شاید بتوان گفت از میان شعرای مختلف آنان که در محیط خوش آب و هوا و در دامان مناظر زیبا زیسته‌اند و چشم و ذوق سلیمان از جمال طبیعت حظ برده بیشتر بوصف زیبایی طبیعت پرداخته‌اند، و صفت محلی در اشعارشان آشکارترست، یا آنان که ازدیاد خود سفر گزیده و در ابع دیگری از حشن طبیعت را در سرزمینهای دیگر دیده‌اند این اثر در اشعارشان مشهودترست . فی المثل وقتی بهمان اندک ابیاتی که از ۵۵ کی مانده بنگریم نمونه‌هایی از این گونه می‌یابیم بخصوص اگر تصور کنیم که شاید او روزگاری چشم داشته و بینا بوده است .

رودکی در سمرقند و بخارا زندگی میکرده و ظاهراً بهر دو محل رفت و آمد داشته است . این دو شهر در زمان او از بلاد آباد و حاصلخیز بشمار میآمده . در اطراف بخارا کشتزارهای بسیار بوده است که جوها و نهرها برای آبیاری آنها ساخته بودند ، محصولات پالیزی و بستانی آن به لذیذی و خوش طعمی شهرت داشته (۵) و از حاصلخیزی يك جریب زمین برای تأمین معاش روستائیان کفایت میکرده است (۶) ، «اگر کسی بر فراز کهندز بخارا میشد تا چشم کار میکرد سبزه بود و در میان سبزه قصور چون گلهای فراوان میدرخشیدند» و با صفاتین شهر اسلامی بشمار میرفت (۷) آب و هوای سمرقند هم برای سبزی و میوه سازگار بوده و میوه های بسیار از آنها بدیگر نقاط میرده‌اند (۸) . شهری از آن با صفات تازه‌تر در گیتی نمی‌شناخته‌اند و در تشبیه آن گفته‌اند ، «از سبزی چون آسمان بود و کاخهای آن چون ستارگان و نهر های آن چون کهکشان و دیوار آن

- ۱ - شاهنامه بروخیم ص ۲۳۷۹      ۲ - شاهنامه بروخیم ص ۲۸۷      ۳ - ایضاً ص ۱۹۱۷  
 ۴ - منقول از شاهنامه ص ۱۵۲۳ و نیز ، رك ، «دقیقی و اشعار او» ص ۴۰ ، از کتاب گنج باز یافته ، محمد دبیرسیاقی .      ۵ - رك ، احوال و اشعار رودکی ، سعید نفیسی ، ج ۱ ص ۶۳-۶۴  
 ۶ - ایضاً ج ۱ ص ۶۶ ، ۷ - ایضاً ج ۱ ص ۸۹ و نیز ، رك ، تاریخ بخارا تألیف ابوبکر محمد بن نرشخی ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القبادی ، مصحح مدرس رضوی .      ۸ - ایضاً ج ۱ ص ۱۱۷-۱۱۸

چون خورشید» (۱)، و بقول مقدسی در تابستان بهشت بوده. شهرت بخارا و سمرقند بزبانی و آبادی چنان بوده است که تا زبان از روزهای اول هوس گشادن ماوراءالنهر را در دل میبروراندند. بخارا را شهری میدانستند که «رحمت گرد آن را فرا گرفته» و دسمرقند «چشمه‌یی از چشمه‌های بهشت» را تصور میکرده‌اند (۲)؛ رود کی سمرقند و بخارا را دیده و در آنجا سکونت گزیده علاوه برین چنان که **نظامی عروضی** در چهار مقاله می‌نویسد در سفر مشهور **نصر بن احمد سامانی** یادغیس و هری، رود کی ناچار همراه وی بوده که آن اشعار معروف «بوی جوی مولیان آید همی» را سروده (۳). نظامی عروضی آبادانی و زیبایی این نواحی را ضمن حکایت بسیار تحسین میکند و میگوید این نقاط چنان زیبا و دل‌انگیز بوده که امیرنصر بن احمد می‌گفته: «ازین خوشتر مقامگاه نباشد» (۴)، و باز گشت خود را «همچنین فصلی فصلی همی انداخت تا چهار سال برین برآمد» (۵). این حکایت نمودار آن نیز هست که امیرنصر هر سال تابستان را بسمرقند یا شهری از شهرهای خراسان میرفته، شاید رود کی را هم که ملازم دربار بوده همراه میرده است (۶) و شاعر جمال‌شناس را ضمن سفر پرده‌های دل‌انگیزی از زیباییهای طبیعت، از پیش چشم میگذشته است که گاهی بوصف درمیآورد.

«جوی مولیان» که رود کی از آن سخن میگوید و در حضور امیرنصر چنگک برمیگیرد و در پرده عشاق قصبه‌یی بشوق بازگشت با آنجا میسراید خود جای خوش و خرم بیرون شهر بخارا بوده، سرایها و بوستانها و کوشکها داشته (۷)، و بسبب نزهت و صفا و خرمی امرای سامانی اقامت در آنجا را می‌پسندیده‌اند (۸). شاید بتوان گفت که اشعار رود کی در تبریک امیر برای بازگشت بیخارا نشان میدهد که از سرشوق سرورده شده و شاعر بدان سرزمین زیبا علاقه‌یی وافر داشته است.

جمال و جلالت مناظر زیبایی که رود کی بهر جا قدم نهاده دیده و در نظرش تجلی کرده (و اگر کور بوده وصف آنها را شنیده)، سبب شده است که در همان اشعار محدود باقیمانده از او، وصفهای زیبایی از طبیعت و مظاهر آن دیده شود. مطالعه و دقت در همین اوصاف ساده و طبیعی که گاهی بخصوص کمال دقت توصیف و لطف منظره نگاری را در بر دارد موجب آمده که برخی از بزرگان همین اشعار را عنوان کنند، و مثلاً خاورشناس روسی آ. کریسکی دلیل بیاورد که رود کی کور مادر زاد نبوده (۹) زیرا کسی که ابداً چشم بجهان نگشوده است نمیتواند چنین لطیف و دقیق سخن بگوید، خورشید را زا بر دم روی گاهگاه چونان حصاره‌یی که گذر دارد از رقیب

و یا در نظر او خنده لاله در میان کشت از دور «چون پنجه عروس بچنا شده خضیب»، و زنگدان معشوق، مانند سیبی که از مشک خال دارد، و می‌عقیبن نظیر «عقیق گداخته» یا «روان یاقوت

- 
- ۱ - احوال و اشعار رود کی ج ۱ ص ۱۲۷ و نیز معجم البلدان یاقوت ج ۵ ص ۱۲۵. ۲ - احوال و اشعار رود کی ج ۱ ص ۲۱۲ و نیز معجم البلدان ج ۲ ص ۸۴. ۳ - چهار مقاله، مصحح دکتر معین، چاپ دانشگاه تهران ص ۵۹-۶۵. ۴ - چهار مقاله ص ۶۲. ۵ - چهار مقاله ص ۶۲.
  - ۶ - احوال و اشعار رود کی ج ۲ ص ۵۳۰ در باب این سفر و محل اقامت امیرنصر، حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده، و دولت‌شاه در تذکره الشعرا نظرهایی اظهار کرده‌اند. ۷ - تاریخ بخارا ص ۳۳-۳۵.
  - ۸ - احوال و اشعار رود کی ج ۲ ص ۵۳۴-۵۳۵. ۹ - ایضاً ج ۲ ص ۵۵۰ و ج ۳ ص ۹۰۰-۹۰۱، توضیحات آقای سعید نفیسی درین باب.

ناب و « یا همچون کشیده تیغ پیش آفتاب » (۱) جلوه کند . بهر حال این نمونه ها و یا تعبیراتی که ضمن بیان پیری خود در مورد تشبیه دندان به سید سیم ، و درّ و مرجان ، و ستارهٔ سعری ، و قطره باران ، میآورد بسیارست و بر روی هم شواهدی از مشهودات و یا مسموعات اوست که رنگ و ظاهر طبیعی محیط اطراف وی را دربردارد ، و همین گونه اوصاف را بعضی مخالف کور مادرزاد بودنش دانسته اند .

همین طور وقتی در اشعار دیگر شعرا دقت کنیم و بخصوص گفتار آنهایی را که با طبیعت و زیبایی آن انسی داشته و در آن بدقت و تأمل نگریسته اند ، در نظر آوریم اثر و رنگی را که محیط با آثار آنان پخشیده توان یافت . گرچه این گونه اوصاف گویندگان دریاری می از موارد رنگ پیروی از سنتی ادبی (۲) را دارد و از این جهت نیز قابل توجهست .

مثلاً در اشعار **منوچهری** میتوان اثر اقسامت او را در ری و سواحل آسکون دریافت ، بخصوص در توصیفاتی که از جمال و جلوهٔ دامنه های خرم و سرسبز شمال البرز میکند . در تصویر منظرهٔ بیابانهای خشک و صحرای سوزان که در اشعار او بچشم میخورد شاید زندگانی در دامغان و بیابانهای اطراف آن و احياناً مسافرت در صحرای و کویر که گاهی گذرگاه شاعر بوده نیز تأثیر داشته است ، گو آن که این اشعار یادآور سبک شعرای عرب و نمودار علم و اطلاع منوچهری از ادب عربی و تأثر از آن ، و مؤید این نکته هم هست که وی « بسی دیوان شعر تازیان از برداشته » و تقلید گونه‌یی از مضامین آنها کرده است .

توجه باین موضوع که اختلاف ممالک و شهرها و مؤثرات دیگر مربوط بهر اقلیم در طرز سلام و سبک کلام شعر گویندگان تا حدی مؤثرست همه ازین مقوله است ، چنان که هنر هندی و شعر و نقاشی و رقص هندوان شیوه‌یی خاص دارد ، و خراسانیان یا مردم شیراز و اصفهان را در هنر سلیقه جداگانه و تا حدودی متمایزست .

علل گوناگون از جمله محیط طبیعی و زندگی در منطقه‌یی بشر و ادب و فنون هنر صفتی خاص می‌بخشد و یا لافل در آنها اثری از خود بجا میگذارد که با اندک تأمل میتوان دریافت . مثلاً شاید بهمین جهت و بدلیل زمینهٔ ذهنی و انفعالی دیرین است که شعرای فارسی زبان اگرچه گاهی تحت تأثیر ادب عربی و سبک تازیان واقع میشوند ولی تشبیهات آنان را عیناً تقلید نمیکنند ، برای شاعری که چشم بجهانی دیگر گشوده و در ناز و نعمت بزرگ شده و چیزهایی دیگر دیده و خاطراتی از آنها در ذهن اندوخته است دیگر لازم نیست حتماً زلف معشوق را بر بسمان و کمرش را بکمر زنبور و انگشش را بسمواک تشبیه کند . ازینرو در قصاید خود گو آن که مانند معزی بساربان میگوید : « ای ساربان منزل مکن جز در دیار من » تا ربع از دل پر خون و خاک و من را

۱- در انتساب شعر : « بیار آن می که پنداری روان یا قوت نابستی الخ . » برود کی ، یا معزی ، اقوال مختلف است . شمس قیس رازی در کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم (ص ۲۵۷ چاپ خاور) همین یک بیت را بنام معزی آورده . در حدائق السحر (ص ۴۴ و ص ۱۲۶) شعر منظور آمده ولی نام گوینده آن مذکور نیست . امین احمد رازی آن را برود کی نسبت داده . مرحوم عباس اقبال آن را احتمالاً از معزی دانسته است . رک : دیوان معزی ص ۸۲۶ ۲ - درین موضوع عقاید مختلف است ، رجوع شود بمقالات آقایان فروزانفر و سعید نفیسی در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات سال ششم شمارهٔ ۳۰ ص ۹۴ و ص ۲۱ « شمارهٔ مخصوص رود کی » ۳ - *Radiition litterale*

گلگون و اطلال را از اشک چشم خویشتن جیخون کند (۱)، و قصیده مشهور امرؤ القیس (۲) را بیاد میآورد ولی باز نجر شتر و چیزهایی را که با ریگستانهای خشک عربستان مناسب بوده است طبعاً توصیف نمیکند. آیا این تفاوتها در شیوه بیان و تعبیر، علاوه بر آن که نتیجه علل گوناگونست، نموداری از تأثیر صیغه محلی میتواند بود؟

درین باب البته سخن بسیار وشواهد فراوانست بخصوص که رنگ محلی را در زمینههای مختلف میتوان مطالعه کرد و آثار آن را در شعر و نثر جست. درین جا بیشتر مقصود آن بود که این مطلب عنوان شده و بگوشه‌یی از آن، یعنی تأثیر محیط طبیعی، اشاره‌یی شده باشد.

در ادبیات فرنگی صیغه محلی یا رنگ (۳) بمفهوم وسیعتری بکار میرود. معمولاً اگر در داستانی یا نمایشنامه‌یی برای واقع نگاری و نمایش دقیق موضوع از جا و مکان و منظره و لهجه و آداب و سنن و لباس مردم سخن رود بطوری که این مطالب غرض اصلی نباشد بلکه برای روشننگری موضوع بیان گردد، درین صورت داستان یا نمایشنامه دارای رنگ محلی است (۴). عبارت دیگر بیان جزئیات و اوصاف متمایز مکانی معین و مردمان آنجا یا مشخصات دوره‌یی خاص که در داستان یا نمایشنامه منظور باشد، رنگیست که نویسنده برای جلوه گر ساختن حقیقت از محل و زمان واقعه بنوشته خود زده است (۵). لیکن همه اینها در بیان او حکم صحنه آرایی دارد و عناصر اساسی داستان بشمار نیآید.

صیغه محلی را نزدیک باین مفهوم میتوان در آثار ادبی فارسی نیز جست، مثلاً آیا وصف دقیقی را که فرخی در قصیده معروف خود، «شهر غزنین نه همانست که من دیدم پاره (۶)» میآورد و وضع غزنین و احوال کارگزاران دولت محمودی را بهنگام درگذشت او بیان میکند، نمیتوان ازین نظر مطالعه کرد؟ یا آنچه در قصیده داغگاه خود، که توصیف صحنه‌یی که خواجه عمید اسعد برای او مجسم کرده، گفته است، «داغگاه عظیم خوش جای است، جهانی درجهانی سیزه‌بینی، پرخیمه و چراغ چون ستاره، از هر یکی آواز رود می‌آید، و حریران درهم نشسته و شراب همی نوشند و عشرت همی کنند، و بدرگاه امیر آتشی افروخته چند کوهی، و کرگان را داغ همی کنند، و پادشاه شراب در دست و کمند در دست دیگر، شراب میخورد و اسبمی بخشد (۷)» ازین جهت قابل ملاحظه نیست؟ آیا در غزل معروف حافظ،

سحر ز هاتف غیبم رسبد مزده بگوش	که دور شاه شجاعست می دلیر بنوش
شد آن که اهل نظر بر کناره میرفتند	هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش
بصوت چنگ بگویم آن حکایتها	که از نهفتن آن دیگ سینه میزد جوش

۱ - رك، دیوان معزی ص ۵۹۷، مصحح عباس اقبال.

۲ - قصیده معروف، «قفانك من ذكرى حبيب ومنزل . . . الخ.» منظورست.

۳ - Couleur locale

۴ - Dictionary of world Literary Terms by Joseph T. Shipley, London 1955 P. 257 "Local colour."

۵ - Webster's New International Dictionary, vol. 1, U.S.A. 1957, P. 1440

۶ - رك، دیوان فرخی، مصحح عبدالرسولی، ص ۹۲.

۷ - چهارمقاله، مصحح دکتر معین، چاپ دانشگاه تهران ص ۷۳ و نیز رك، دیوان فرخی ص ۱۷۷

شراب خانگی بیم محتسب خورده بروی یارب نوشیم و بانگک نوشانوش (۱)

علاوه بر کناره رفتن اهل نظر که هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش داشته‌اند، مصراع « شراب خانگی بیم محتسب خورده » در نهایت ایجاز، گوشه‌یی از اجتماع آن روزگار را نشان نمیدهد؟ یا از مطالعه عبارات چهارمقاله نظامی عروضی در نمایش سر و وضع فرخی «سگریی دید بی اندام، جبه‌ای یش وپس چاک پوشیده، دستاری بزرگ سگری وار در سر، وپای و کفش پس ناخوش» (۲)، لااقل تصویری مبهم از نوع لباس سگریان آن روزگار (یا فرخی) بذهنمان راه نمی‌یابد؟ یا پس از دوران ما اگر کسی شعر آقای مؤید ثابتی شاعر شیرین سخن معاصر را در وصف شاخه درخت پر از برف یا اندام پوشیده از برف سرو، بخواند:

آن شاخ بر از برف، تو گویی زره ناز کرده است عیان سیمبری ساعد و بازو

پوشیده بتن سرو، یکی پیرهن از سیم چون پیرهن دخترکان تا سر زانو (۳)

آیا گمان نخواهد برد که شاید درین دوره سمبران نازنین را عیان کردن ساعد و بازو رسمی مهوده و پیراهن دخترکان تا سر زانو بوده است؟

بهر حال درین جا نویسنده مبحث صیفه محلی را تا حدود تأثیر مظاهر طبیعت در شعر برخی از گویندگان منظور داشت. بخصوص که محیط طبیعی تا اندازه‌یی در « اصالت » آثار هنری از قبیل شعر و نقاشی و مانند آن، بی‌آگاهی و اراده هنرمند، مؤثرست. یعنی هنرمند واقعی در زیر هر آسمان و بر روی هر زمینی که باشد از رنگ و ریشه بدان مرز و بوم و مردم وابسته است و علاوه بر تأثر از حالات شخصی و سوابق تاریخی و فرهنگی ملت خود، فضای اطراف و هر چیز را چنان که اوضاع طبیعی اقلیم و سرزمینش اقتضا دارد می‌بیند و حس می‌کند. ازین رو بدیهیست آن که در زیر آفتاب درخشان و آسمان مینایی ایران زیست میکنند با هنرمندی که در سواحل گرفته دریا یا صحرای سوزان عمر میگذرانند «دید»ش فرق دارد و طبعاً در آثار هریک - بی آن که خود احساس کنند - رنگ محیط طبیعی بنسبت حساسیت و استعداد ادراکشان منعکس و جلوه‌گر میشود.

اینک برای احتراز از اطباب، بهمین مختصر سخنان نارسا اکتفا میکند و تفصیل بیشتر را سهمه فرصتی دیگر میگذارد. دکتر غلامحسین یوسفی (مشهد)

۱- دیوان حافظ، مصحح محمدقزوینی، ص ۱۹۱. ۲- چهارمقاله، مصحح کترمعین، ص ۷۳. ۳- سفینه فرخ ص ۴۴.